روزنامه شرق

شنبه ■ ۱۲ مرداد ۱۳۹۲ ■ ۲۵ رمضان ۱۴۳۴ ■ ۳ آگوست ۲۰۱۳ ■ سال دهم ■ شماره ۱۷۹۷ ■ ۱۶صفحه

روزنامه شرق
روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۹۲-۸۸۶۵۴۳۹۰ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۱۰ اذان مغرب ۲۰:۲۶ اذان صبح فردا ۴:۳۹ طلوع آفتاب ۶:۱۵

دعای روز بیست‌وپنجم ماه مبارک رمضان

اَللّـهُمَّ اجْعَلْنی فیهِ مُحِبّاً لِاَوْلِیآئِکَ وَمُعادِیاً لِاَعْدآئِکَ مُسْتَنّاً بِسُنَّةِ خاتَمِ اَنْبِیآئِکَ یا عاصِمَ قُلُوبِ النَّبِیّینَ

خداوندا مرا در این روز، محب دوستانت و دشمن دشمنانت قرار ده و در راه و روش به طریقه و سنت خاتم پیغمبرانت بدار ای عصمت‌بخش دل‌های پیغمبران.

کابوس‌های خنده‌دار

کابوس جمعی

محمد چرمشیر

● پگاه- دلم می‌خواد یهو وسط این بدوبدو واسم. واسم و هیچ‌کاری نکنم. شاید این‌جوری بتونم یه‌کم زندگی کنم.

آرزو- من اگه یه جایی بدتراز اینم بودم، که هستم، باز آخرش بیخیال می‌شدم. باز با وضعام کنار می‌اومدم. ما دایما داریم با همه‌چی کنار می‌آیم.

ستاره- من این‌رو می‌دونم که هر روز باید یه‌عالمه کار تکراری بُکنم. این تکراری بودن هر روز خیلی حال‌گیریه.

مریم- من یه آدم مودب‌ام. من باید دیگرون‌رو دوست داشته باشم. حتی آدم‌هایی‌رو که ظالمانه به من آسیب می‌زنن. این کار منه. من باید همیشه بخندم.

ناز- من اضطراب دارم. شب‌ها دارم زیاد کابوس می‌بینم. این احساس ناجوریه‌که آدم فکر کنه باید دایم یه کاری کُنه برای دیده‌شدن.

فاطی- من نمی‌خوام چیزهای مُرده تو کله‌ام زنده بشن. اگه دست خودم بود الآن یه عالمه از چیزهایی که تو سَرَم وُل می‌خورن رو می‌ریختم دور.

مخبرالدوله

چاپ کتاب «صالحی» با هزینه شخصی

● **شرق:** نخستین‌بار یک شاعر نام‌آشنا تصمیم گرفته است برای همراهی و همدلی با شاعران جوان، دفتر شعری از خود را با هزینه شخصی منتشر کند. سیدعلی صالحی در گفت‌وگو با «شرق» و در تشریح چرایی این تصمیم گفت: برای همراهی با شاعرانی که در این بازار بی‌عاقبت، دفترهای شعر خود را با هزینه شخصی منتشر می‌کنند، من نیز تصمیم گرفته‌ام در حرکتی سمبلیک، دفتر شعر «گزارش به زادگان» را با هزینه شخصی منتشر کنم.

قلم‌انداز

منیره

سیروس ابراهیم‌زاده

در زندگی بازیگران، آفرینش نقش‌های گوناگون چه تاثیری باقی می‌گذارد؟ دکتر، مهندس، زن سربراه، مردخیانت‌پیشه، معلم دلسوز، مدیر اهل مداخل، سرباز فداکار، سیاستمدار خائن و و و... می‌گویند فلان ستاره سینما آنچنان در نقش فرو می‌رود که انگار در زندگی خویش جلوه‌های شخصیت بازی را تجربه کرده است. در این مقال جای حرف و حدیث بسیار است که در حوصله قلم‌اندازی‌های شتابزده نمی‌گنجد.

● در سال‌های جوانی راقم این سطور، «منیره»، به معرفی یکی از دوستان به جمع ما پیوست و در همان یکی، دو جلسه نخستین‌روخوانی متن، کارآیی شگرف خویش را برای زنده کردن نقش «مریم» به منصه حضور رسانید و همه را شگفت‌زده نمود و مرا بیش از نخستین دیدار مجذوب خویش ساخت. مونولوگ زیر در یکی از بخش‌های اساسی نمایشنامه «شبی خون» آمده است.

«روز اول آشنایی مون یادت می‌آد... روز عاشورا... تعزیه حضرت سید الشهدا... تو اون جلو نشسته بودی داشتی آروم گریه می‌کردی... از شبستان تماشات می‌کردم. یه دفه سرت‌رو بالا کردی، با حالتی که انگار می‌خوای خدارو ببینی... استغفرالله... بعد چشمات تو همه چشم‌هایی که از چادر بیرون بودن چشم‌های منو پیدا کردن و همون جا میخکوب شدن. من واست چادر انداختم. وقتی سرت‌رو پایین انداختی حس کردم یه چیزی تودلم هری ریخت. حس کردم رنگ‌ام پرید یا سرخ شدم... حس کردم نگات‌رو صورتم ماسید! آره... نگاهِ سربی تو دورچشم‌های من هم انگار سرمه کشید. چشم هام درشت‌تر شده بودن... بازتر شده بودن. دنیارو بزرگ‌تر می‌دیدن و تورو بزرگ‌تر از همه... »

«منیره» در اجرای قطعه فوق شیرین می‌کاشت. اشکاش سرازیر می‌شد و مجذوب و مسحور نقش، در خلسه و شور و حال غرق می‌گشت. تا جایی که به او پیشنهاد می‌کردم بیش از آن خود را آزار ندهد و از ادامه تمرین دست بکشد... ولی منیره عاشق نقش شده بود. می‌گفت با همه زجری که می‌کشد از آن رهایی ندارد و باید تا انتها پیش برود.

● دهم محرم‌الحرام سال ۱۴۲۵ هجری قمری. اسفند ماه سردی است. در «طالقان» روز عاشورای حسینی به دیدن تعزیه رفته‌ایم. در میان انبوه تماشاگرانی که از شهر و روستا در حسینیه «بادامستان» جمع شده بودند، در تصویری محو و بخارآلود، «منیره مجدی» را بازشناختم... پیر و چروکیده و پوستی و استخوانی! با اشتیاق به سویش رفتم و خود را معرفی کردم. لحظاتی با چشمان نیمه‌بسته به چهره‌ام خیره ماند و سپس ناگهان از جا برخاست و آشفته و پریشان با صدایی پس‌افتاده ولی نیرومند و کشدار فریاد زد: «سلام ای نویسنده سیاهکار! هیچ وقت نتوانستم از چنگال «مریم» رهایی پیدا کنم. این چه نقشی بود که برایم نوشتی؟ بی‌رحم! ای بشکنه اون دست و قلم منحوس‌ات! ... » و گریه‌کنان و بر سر و سینه کوبان از در بیرون رفت...

● گویا کلک سرنوشت، زندگی این زن را به دست نگارنده رقم زده بود.

عکس تزئینی است

هادی حیدری
cartoononline.persianblog.ir

کارتون خواب

از هر نظر بی‌ضرر

توصیه به ورزشکاران، بی‌شوخی

پوریا عالمی

● یک توصیه به ورزشکاران، یک حال‌گیری از انگلستان

ول کنید و عاقبت‌به‌خیر شوید

قهرمان وزن ۱۰۰ کیلوگرم کشتی‌فرنگی، امیرحسین حسینی، گفت: در ایران که وضعیت تغذیه مناسبی نداشتیم، در تهران بعد از سه جلسه تمرین با برنج مانده و کتلت تغذیه می‌کردیم. گاهی اوقات هم غذا لوبیاپلو بود. حتی بعضی اوقات برای صبحانه نان نداشتیم. به‌نوعی برنامه غذایی مناسبی وجود نداشت و هرچه پیدا می‌شد به خوردمان می‌دادند. وی گفت: «اتفاقات بسیار بدی در مغولستان افتاد که همه آنها به خاطر نداشتن پول بود. مسوولان هتل حتی نمی‌خواستند شب مسابقه به ما اجازه اقامت در هتل را بدهند. حتی شب مسابقه، هتل به ما غذا نداد.» بفرمایید. خدا را شکر می‌کنم هرچه از بچگی خانواده فشار می‌آورد که ورزش کنم و حرفه‌ای وارد ورزش شوم، مقاومت کردم. فکرش را بکن، طرف قهرمان ۱۰۰ کیلوگرم کشتی‌فرنگی دنیاست، بهش برنج مانده و کتلت می‌دهند. من در بهترین حالت، اگر وارد ورزش می‌شدم، می‌خواستم قهرمان مسابقات کشوری تلفنی شبکه سوم سیما بشوم. به نظر من، شما جوانان عزیز، الان هر جای ورزش که هستید، ول کنید. ول کنید و عاقبت‌به‌خیر شوید. بروید روی ماشین کار کنید. بروید وردست پدر، توی بازار. بروید اختلاس کنید. بروید لابی کنید. بروید دلار بخرید و بفروشید. بروید پسته احتکار کنید. هر کاری می‌کنید بکنید ولی ورزش را ادامه ندهید که در این دوره و زمانه ورزش مساوی سلامت نیست. ورزش یعنی گرسنگی، یعنی برنج مانده، یعنی کتلت.

انگلیس خجالت بکشد

نتایج تحقیقات پژوهشگران انگلستان نشان داده که مسواک‌زدن به پیشگیری از آلزایمر کمک می‌کند.
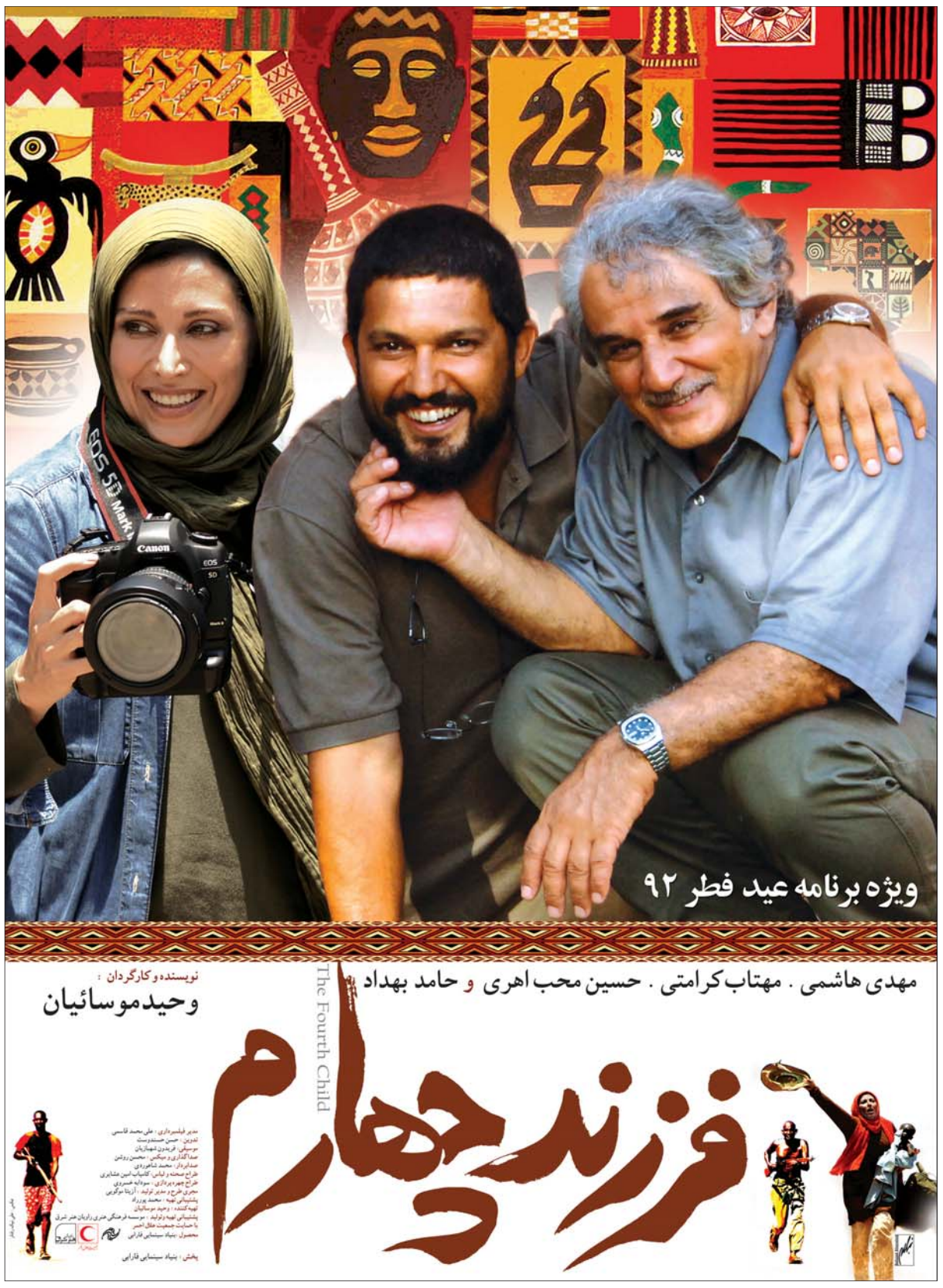
مشکل اینجاست که ما یادمان می‌رود مسواک بزنیم. بعد مسواک بزنیم که یادمان نرود؟ آیا انگلستان نباید از نتایج تحقیقات خود خجالت بکشد و رسما عذرخواهی کند؟